

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ وَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا»

«اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنُوهُمْ جَمِيعًا»

خب این از امروز حالا در این هفته تنمهی سال ۱۳۹۹-۱۴۰۰ هست و دنباله‌ی او حساب می‌شود. ان شاء الله از بیست و ششم محرم و سیزدهم شهریور، سال ۱۴۰۰-۱۴۰۱ ان شاء الله شروع می‌شود.

بحث در این بود که اگر بعض اجزاء یا شرایط یک عمل، متعذر شد و قدرت بر انجام آن نبود، آیا مابقی آن عمل که قدرت بر آن هست؛ اجزاء مقدوره باید اتیان بشود أم لا؟ خب بحسب قاعده‌ی اولی نتیجه این شد که نه، برائت جاری است. الا این که گفته می‌شود قاعده‌ی ثانوی کأنّ در شرع وجود دارد که از او استفاده می‌شود لزوم اتیان به اجزاء و شرائط مقدوره. حالا که اسم این قاعده را هم می‌گذارند قاعده‌ی میسور که مستند آن یا استصحاب است که بحث شد یا بعض روایات خاصه‌ای است که به آن‌ها استدلال شده. وارد روایات شدیم.

اولین روایتی که به آن استدلال فرمودند در مصباح الاصول و ترتیب مصباح الاصول چون هست همین روایتی است که به طرق عامه ایشان نقل می‌فرمایند که «خطبنا رسول الله (ص) فقال: أیها الناس قد فرض الله علیکم الحجّ فحجّوا. فقال رجل: أكلُّ عام یا رسول الله؟» یا «أكلُّ عام یا رسول الله؟ فسكت (ص) حتی قالها ثلاثاً» آن مرد اصرار ورزید سه بار «فقال رسول الله (ص): لو قلت نعم لوجب، و لما استطعتم، ثم قال (ص): ذرونی ما ترکتکم، فإنما هلك من كان قبلکم بکثرة سؤالهم و اختلافهم علی أنبیائهم. فإذا أمرتکم بشیء فأتوا منه ما

استطعتم» که محل استشهاد همین جا هست «فإذا أمرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم و إذا نهيتكم عن شيء، فدعوه».

خب اولین اشکالی که فرمودند به این استدلال ضعف سند این روایت است که در مجامع حدیثی ما که وارد نشده، اهل سنت آن را روایت کردند آن هم مرسلاً، آن هم از ابو هریره‌ای که ثبت کذب او بر رسول خدا(ص) در مواردی که این که آسید شرف‌الدین این را اثبات فرموده. بنابراین اعتباری به این سند نیست و از راه جبر هم نمی‌توانیم، چون کبرای جبر را قبول نداریم علاوه بر این که استناد اصحاب هم بخصوص این ثابت نیست. هم صغری محل اشکال است هم کبری؛ علاوه بر این که گفتند متن هم مردد است؛ هم در کتب خاصه که نقل شده و هم در کتب عامه مردد هست متن آن. مثلاً در صحیح نسائی هست که «إذا أمرتكم بشيء فخذوا به ما استطعتم» اخذ به آن بکن نه اتیان. خب این مطلب ایشان قبلاً بحث شد و عرض کردیم که اولاً در کتب خاصه مثل مجمع‌البیان این روایت نقل شده و آن جا هم فرموده عن علی(ع) و یک نفر دیگر، اصلاً اسم ابوهریره برده نشده.

بنابراین این که مرحوم مجلسی اول قدس سره هم در شرح‌شان بر روضة‌المتقین فرمودند که این از معصومین نقل نشده خب باز به خاطر همین هست که واقف به نقل مجمع نشدند که مال قرن ششم است. علاوه بر این همان‌طور که آن روز زحمت کشیدند جناب آقای شیرمهد، در رسائل سید مرتضی بنحو جازم به پیغمبر اکرم(ص) نقل داده، اسناد داده شده. و قال(ص) بعد همین حدیث را نقل کردند، یعنی همان فراز مورد استشهاد را البته که جلد دوم، صفحه‌ی دویست و چهل و چهار «و قال(ص) اذا امرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم» و بعد می‌فرماید «و روی» خبر دیگری نقل می‌کند، روی که روشن است که این فوراً بعدش حدیث بعد را می‌فرماید روی، این را بنحو جزم دارد نقل می‌کند. و این متأید است این نقل ایشان که بنحو جزم است به اسناد جزمی مثل علامه قدس سره در تذکره و در منتهی و در بعض کتب دیگرشان، کتب فقهی دیگر که ایشان هم بنحو جزم اسناد می‌دهد و همچنین شهید اول در نضد القواعد الفقهیه که حالا من داشتم نضد القواعد ظاهراً ولی رفتم پیدا نکردم یعنی توی کتاب‌هایم نبود حالا که ببینم عین عبارت‌شان را و بزرگان دیگری از طبقه‌های مهم، البته همان اسناد سید مرتضی است اگر تمام بشود. و از اسناد جزمی مرحوم علامه

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۶/۰۶

موضوع: احتیاط

هم قوت دارد تا زمان ایشان؛ دیگر متأخرین هم خب تأیید می‌کنند اگر باشد. منتهی امروز که من می‌خواستم یک دقت بیشتری بکنم، حالا اگر زحمت می‌کشید جناب آقای چیز بیاورید همان رسائل شریف مرتضی را که آیا این اسناد جزمی مال سید مرتضی است یا کلام کسی را نقل می‌کند او دارد اسناد جزمی می‌دهد؟

س: آن دیگر رؤی هست یعنی، هان؟

ج: یعنی خود سید مرتضی راوی نمی‌شود ..

س: نه می‌دانم باز هم اگر او هم اسناد جزمی بشود باز کافی است ...

ج: نه حالا آن باید، او اگر کسی باشد که وثاقتش برای ما ثابت باشد ..

س: نه خود سید مرتضی به آن جزماً اسناد بدهد، باز هم این کافی است ...

ج: بله ولی آن شخص باید چی باشد؟ آن باید ثقة باشد ...

س: بله آن‌که بله.

ج: ظاهر کلام احتمال دارد ابن سیرین باشد و سید مرتضی یک بابی دارند در همان رسائل‌شان راجع به استطاعت و این‌که خدای متعال تکلیف «ما لا یطاق» نمی‌کند. برای این‌که اشاره تکلیف «بما لا یطاق» نمی‌کنند ایشان به یک سلسله ادله تمسک می‌کنند که مجموع این‌ها را می‌خواهد بگوید که این‌ها ما از این‌ها می‌فهمیم که خدا تکلیف «بما لا یطاق» نمی‌فرماید، تا این‌که این‌جا می‌فرماید «و قال ابن سیرین لرجل له مملوک: لا تکلفه ما لا یستطیع، فان کرهته فبعه». اگر می‌بینی آن چیزهایی که دلت می‌خواهد انجام نمی‌تواند بدهد خب آن را بفروش، نه این‌که تحمیل کن بر او «ما لا یستطیع» را «و قال صلی الله علیه و آله: إذا أمرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم». ظاهر کلام این است که این «و قال» تتمه‌ی کلام ابن سیرین باشد و الا ابن سیرین به یک کسی یک حرفی بزند چه حجیتی دارد برای بحث؟ نه، دارد نقل می‌کند ابن سیرین این حرف را به او زد و گفت، فاعل قال، یعنی کسی که این قال را گفته که قال رسول الله ابن آن هست. «و رؤی انه صلی الله علیه و آله قال لفاطمة علیها السلام حین أخدمها غلاماً: لا تکلفیه ما لا یطیق و رؤی عنه صلی الله علیه و آله و سلم أنه قال: استغفروا عن الشرک ما استطعتم، و هذه الاخبار ممّا یستدلّ بها علی بطلان قولهم فی الاستطاعة» قول جبر یون در باب استطاعه «و تصحیح قولنا: إنّ الانسان مستطیع، و أنّ الله لا یکلف

عباده ما لا یطیقون، و إنّما أوردناها» آن اخبار را «لتکون رسالتنا هذه غیر محتاجة إلی غیرها فی هذا المعنی». بعد دوباره اخبار دیگری هم ذکر می‌کند «و من ذلک أیضا ما روی عن بنت رقیقه قالت: بايعت رسول الله(ص) فی نسوة فأخذ علینا ما فی آیه السرقة و الزنا ان لا یسرقن و لا یزنین إلخ، ثم قال: فیما استطعتن و أطقتن. قالت: قلنا الله و رسوله ارحم بنا من أنفسنا». پس بنابراین بعید نیست که یعنی ظاهر مطلب این است که این مرسل در این جا و مُسند بنحو جازم ابن سیرین هست نه سید مرتضی. حالا اگر ابن سیرین، حالا من فرصت نکردم امروز که ابن سیرین را مراجعه کنیم ببینیم که وثاقت ابن سیرین ثابت است یا نه؟ اگر وثاقتش ثابت باشد خب بله، و قال ابن سیرین ایشان به طور جزم دارد از او نقل می‌کند و آن هم به طور جزم دارد نسبت می‌دهد و بهتر هم می‌شود، چون ابن سیرین نزدیک تر است به اعصار معصومین(علیهم السلام)، هم عصر معصومین(علیهم السلام) هست از سید مرتضی خب نزدیک تر می‌شود. این یک فحصى حالا لازم است که انجام بشود.

اگر کسی برایش ثابت بشود وثاقت ابن سیرین یا به اسناد جزمی مثل علامه المتأید به مثل شهید اول و شهید ثانی می‌گوید این هم کفایت می‌کند چون تا عصر آنها یک اعصاری بوده که احتمال این که آنها از طرق حسیه بتوانند به دست بیاورند اخبار معصومین(ع) را، یک احتمال متوفری است و از نیشغولی نیست، اگر باشد خب این را هم می‌تواند اتکاء کند.

س: آن وقت چی هست نظر شما توی این جا؟ یعنی تا شهید اول را که شما می‌فرمایید؟؟؟ هست، هست یعنی این فاصله‌ی بین شهید اول و علامه را تردید دارید؟

ج: بله؟

س: این فاصله را تردید دارید؟ یعنی علامه را تردید دارد شما الان اسنادش را؟

ج: نه علامه و این ها بد نیست، منتها یک وقت مثلاً از یک کتابی نقل می‌کند مال فرض کنید کتاب‌هایی که الان به دست ما نرسیده از اصول اربعه مائه همین طور باقی بوده به یک نحوی؛ اما یک وقت یک چیزی را نقل می‌کند کسان دیگر نقل نکردند من سبق ایشان اصلاً. این جاها یک مقداری آدم سنگین است ...

س: یعنی آن؟؟؟ الان می‌آید یا نمی‌آید؟

ج: بله می‌آید، چرا می‌آید ما تا علامه و این‌ها قبول داریم دیگر تا شهید اول هم حتی، شهید اول هم توی ذکری خیلی از چیزها نقل می‌کند که آن کتاب‌ها دست ما نیست محقق در معتبر همین جور، از خود آن اصول سابق به دست این‌ها بوده و نقل می‌کردند. ولی دیگر بعد از آن‌ها کسانی که می‌گویند و این‌ها دیگر آن‌ها حال‌شان مثل ما هست تقریباً یعنی چیز جدیدی آن‌ها ندارند، باید اجتهادی می‌شود یعنی احتمال حس آن مثل علامه، حالا مثلاً صاحب معالم نسبت بدهد یا مجلسی رضوان‌الله علیه نسبت بدهند امثال این‌ها. بنابراین این روایت اولی این‌که ما بخواهیم به ضعف سند خیال خودمان را راحت بکنیم که خیلی‌ها می‌گویند این روایات ضعاف هست و توی کلمات مشهور است مثلاً مقدس اردبیلی بعد از این‌که این روایات ذکر می‌شود می‌فرماید اسنادش غیر معلوم است یا مجلسی اول می‌فرماید این‌ها از معصومین نقل نشده و هکذا؛ با توجه به این‌که معلوم است که این‌ها خبر چون این ابزار جدید نبوده آن‌ها حق دارند، خبر واقف نشدند. خبر توی مجمع‌البیان به امیرالمؤمنین نسبت می‌دهد، این دیگر به معصومین نسبت داده نشده یا آقای خوئی می‌فرماید ابوهریره راوی آن هست، ابوهریره هم که حالش معلوم است. این‌ها خبر در اثر این‌که این ابزار آن موقع نبوده با این‌که آن‌ها خیلی مسلط بودند انصافاً ولی خبر بالاخره وقتی این ابزار نبوده هرچند گاهی از دست‌شان یک چیزی.

س: ظاهر عبارت مرحوم سید مرتضی این است که این کلام کلام خودشان است ...

ج: نه

س: چون می‌فرمایند و قال ...

ج: نه، چون به دلیل چی؟ به دلی این‌که اگر که بخواهیم جدا کنیم استدلال می‌کند به حرف ابن سیرین که اخبار نیست که. نه از ابن سیرین دارد نقل می‌کند، ابن سیرین به آن آقا این جور توصیه‌ای کرد و استدلال کرد ابن سیرین که قال رسول الله ...

س: آخر اگر بخواهند استدلال بکنند دیگر واو نمی‌آورند، قال ابن سیرین ...

ج: و حال این که، ابن سیرین دارد می گوید نکن و حال این که پیغمبر فرموده است. ابن سیرین دارد به او می گوید بابا این اگر این غلامی که داری، این نوکری که داری چیز زیادی بارش نکن، اگر هم نمی پسندی، انجام نمی دهد او را بفروش و حال این که پیغمبر چنین حرفی را فرموده تو این کار را نکن.

س: یعنی استدلال حضرتعالی این است که اگر این معنی نکنیم این کلام ابن سیرین یک کلام متفرد بیخودی می شود ...

ج: بیخودی می شود این جا، اخبار نیست. سید مرتضی برای اثبات مذهب شیعه به حرف ابن سیرین تمسک بکند. ایشان دارد در مقابل جبر یون استدلال می کند.

خب پس بنابراین مهم است که ما در دلالت بعد از این که حالا سند احتمال قوت پیدا می کند یا حجت می شود باید در دلالت دقت بکنیم.

محقق خوئی قدس سره اشکالی که به دلالت می کنند این است که این روایت مدلول واقعی اش چیزی است که ربطی به مقام ندارد فلذاست که استدلال به این روایت تمام نیست.

توضیح ذلک:

توضیح ذلک این است که بدو در روایت سه احتمال وجود دارد که یکی از این احتمالات اگر تمام می شد استدلال تمام بود ولی آن تمام نیست. پس آنچه که حدیث در آن ظاهر است لا یصح الاستدلال به، آنچه که حدیث در آن ظاهر نیست فقط محتمل است یصح الاستدلال به؛ پس آن که ظاهر است و حجت است به او لا یصح الاستدلال.

حالا توضیح مطلب این هست که «إذا أمرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم» یک احتمال این است که این «مِنْ» تبعیض باشد و متعلق به «ما استطعتم» باشد «استطعتم»، یعنی وقتی شما را به یک امری که دارای اجزاء و شرائط و خصوصیات و بالاخره مرکب هست امر کردم «فأتوا ما استطعتم منه» هر مقداری از آن و هر مقداری از آن که در قدرت تان هست اتیان کنید که این «منه» درحقیقت ولو مقدم شده این متعلق به «استطعتم» است، «فأتوا ما استطعتم منه» از آن شیء ای که دارای اجزاء و شرائط بود. پس مصداق درحقیقت مراد از آن شیء، شیء مرکب ذو اجزاء است و ذو شرائط است. «إذا أمرتکم» به یک چیزی که دارای اجزاء و

شرائط است و مرکب است «فأتوا ما استطعتم منه» هر مقداری که از آن استطاعت دارید بیاورید؛ حالا اگر همه‌اش را استطاعت دارید همه‌اش را بیاورید، همه‌اش را استطاعت نداشتید هر مقداری‌اش را استطاعت دارید و می‌توانید بیاورید بیاورید. این احتمال اول و معنای اول و شاید بتوانیم بگوییم بدواً هم همین به ذهن می‌آید. و اگر این معنا معنای ظاهر حدیث شریف باشد این بله استدلال درست است.

اما می‌فرمایند که دو قرینه وجود دارد که این معنای بدوی مراد نمی‌تواند باشد. قرینه‌ی اول این هست که قطعی است و مسلم است تو مورد اتفاق است که در باب حج که مورد سؤال سائل است اگر بخشی از آن را نتوانست بیاورد، مثلاً کسی طواف نمی‌تواند بکند این بقیه‌ی اعمال حج به گردن او نیست و سؤال هم که موردش مورد حج است، بنابراین نمی‌شود این معنا مراد باشد این اولاً. به قرینه‌ی اتفاق و اجماع و قطعیت این که در حج چنین حکمی وجود ندارد و مورد سؤال هم حج است، نمی‌شود گفت مورد سؤال خارج است و پیامبر(ص) از مورد سؤال جواب ندادند.

قرینه‌ی دوم این است که این تناسب با سؤال ندارد، حالا صرف‌نظر از آن مطلب اول که قطعی است تناسب ندارد. چون او سؤال می‌کند که آیا من هر سال باید این حج را انجام بدهم؟ این همین حجی که قدرت بر آن داریم، اجزاء و شرائط آن را می‌توانیم بیاوریم هر ساله هست؟ حضرت می‌فرماید که اگر امر به این مرکبی کردم هر مقداری از آن مرکب را می‌توانی بیاوری، او که از این سؤال نکرده بود، چه ربطی به آن سؤالش دارد؟ او دارد می‌گوید آقا این کاری که ما همه‌اش را می‌توانیم انجام بدهیم تکرار باید هر سال بکنیم یا نه؟ می‌گوید هر کار مرکبی به شما امر کردم هر مقداری از آن مرکب را می‌توانید بیاورید. چه ربطی به آن دارد؟ تناسب ندارد این جواب با آن سؤال. پس به این قرینه می‌فهمیم معنای اول ولو بدواً به ذهن می‌آید این است. خب این احتمال اول. عرض ما در این احتمال اول این است که اگر مستند ما این خبر باشد که از کتب عامه ایشان نقل کردند که آن صدر را دارد و ظاهرش این است که... این جوری بود دیگر، ظاهرش این است که او گفت «قال رجل: أكلُ عام» یا «كُلَّ عام یا رسول الله(ص)؟» بعد تا حضرت چی فرمود؟ فرمود که: «لو قلت نعم لوجب، و لما استطعتم، ثم قال(ص): ذروني ما تركتكم، فإنما هلك من كان قبلكم بكثره سؤالهم و

اختلافهم علی أنبیائهم فإذا أمرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم و إذا نهیتکم عن شیء فدعوه». خب که این جا «فإذا أمرتکم» ظاهرش می گوید متفرع بر آن حرف قبل است که این؛ خب از این ...

س: یعنی اگر واو بود می توانستیم استیناف کنیم درست است؟

ج: بله.

س: اگر واو بود می توانستیم بگوییم که مطلب قبلی که جواب سؤال باشد تمام شد حالا یک مطلب جدیدی است که ممکن است این ظاهر ...

ج: آره حضرت در این خطبه حرف های مختلفی می خواستند، مطالب مختلفی می خواستند بیان بفرمایند، خطبه هست دیگر، یکی اش راجع به حج بود. حالا بعد مطلب دیگری دارند می فرمایند. کما این که فرمود: «و اذا نهیتکم عن شیء فدعوه». ولی ممکن است کسی این جور بگوید، بگوید آقا مستند ما که این نیست، آن که ما حجت می دانیم نقل سید مرتضی است، آن است که در کتب اسناد جزمی داده شده، آن که آن ها اسناد جزمی دادند «اذا امرتکم بشیء» است. این جمله را اسناد جزمی دادند به حضرت و اشکال هم ندارد که یک جمله ای مکرر از حضرت صادر هم شده باشد. دلیل نداریم که یک بار حتماً در این جا گفته شده باشد. این که مُصدّر به این صدر است حجت نیست بر ما، آن که بر ما حجت است مُصدّر به صدر نیست و احتمال این که شاید همین باشد این مضر نیست بعد از این که اولاً این احتمال است شاید حضرت مکرر فرمودند این مطلب را، این جا از آن استفاده فرمودند یک جاهایی هم به طور عام و بدون تصدیق به صدر فرموده باشند. این احتمال اول که ایشان رد می کند.

احتمال دوم «اذا أمرتکم بشیء» این هست که

س: حاج آقا ببخشید؛ این جمله ای که ذیل «اذا نهیتکم عن شیء فدعوه». این دوباره مضعف این احتمال صحت استبداد برای قاعده این سوره؟؟ به خاطر این که این جا دیگر نمی آید؛ اگر سیاق سیاقی بود که می خواست قاعده میسور را افاده بکند هم در اوامر؛ قاعده میسور مطاع است هم در نواهی است. یک مناط دارد. در حالی که در نواهی دیگر نمی گوید و «اذا نهیتکم عن شیء فدعوه من ما استطعتم» از این می فهمیم که پس منه «من» آن «من» زائده است «فأتوه ما استطعتم» است که «ما استطعتم» هم از باب این که قدرت و

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۶/۰۶

موضوع: احتیاط

استطاعت شرط عقل است آمده یک چیزی که واضح عقلی است را بیان کرده، یعنی می‌شود «فأتوه ما استطعتم فدعوه، اذا نهیتکم عن شیء فدعوه، اذا امرتکم بشیء فأتوه» حالا ما استطعتم به خاطر این که شرطش شرط قدرت هست آورده، این وحدت سیاقی که هست اتفاقاً اقتضاء می‌کند که چون در نهی‌اش این قاعده میسور را حضرت به واسطه این «من» نیاورده پس «من» در اولی زائده است و الا

ج: حالا تا ببینیم، حالا ببینیم

س: و الا این هم مضعف است احتمالاً

ج: نه

س: و الا باید منه را در نهیتم هم بگوید، چرا نگفته؟

ج: نه، آن را که اصلاً کلاً رهایش کنید دیگه وقتی ...، آن را نیاورید

س: اگر قاعده میسور در اوامر هست در نواهی هم هست. چه فرقی می‌کند؟

ج: نه، نه، کی گفته قاعده میسور در نواهی هم هست؟

س: چرا نه؟ کسی که قاعده میسور

ج: نه، اگر شیء اجزاء مرکب است. مثلاً یک مجسمه ساخت، مجسمه انسان ساختن حرام است. حالا اگر

کسی نمی‌تواند همه‌اش را بسازد بخشی‌اش را هم نسازد؟ خب بسازد. اشکال ندارد که

س: نه، خدا خیرتان بدهد؛ مجسمه ساختن حرام است. طرف چشمش را بلد نیست درست کند

ج: خب عیب ندارد

س: ولی صورتش را بلد است درست کند

س: این که شیخ توی؟؟ گفته اشکال؟؟

ج: نه، گفتند دیگه، بله، گفتند همه را ...، سرش را درست نکن اشکال ندارد. البته مثلاً یک جوری درست

می‌کند مثل نشسته؛ پاهایش را نمی‌گذارید، پایش پیدا نیست؛ این می‌گویند دارد یک آدم کامل است اما آدم

ناقص گفتند اشکال ندارد دیگه

س: به خاطر این که جزء آن کل صورت ذی‌روح محقق نمی‌شود

س: نه، هر دلیل فرق می‌کند. اما اگر به صورت انحلالی گفتیم اوامر رفته از نیت تا سلام روی اجزاء رفته پس

صلاة چیزی است ذات اجزاء نه یک واحدی است

ج: آقا؛ مثلاً یک چیزی حرام است باید او را رهاش کنی نه بعضی‌اش را، باید رهاش کنید، نیاورید دیگه، نه

بعضی‌اش را نیاوری، همه‌اش را رها کن دیگه، نیاورش.

و اما احتمال دوم؛ احتمال دوم این است که معنای حدیث شریف این است. «اذا أمرتکم بشيء» یعنی بشیء

که ذا افراد است، یک کلی‌ای است که دارای افراد است «اذا أمرتکم بشيء فأتوا منه ما استطعتم»، از آن کلی؛

آن افرادی را که استطاعت دارید بیاورید که در این صورت یا بگویید «من» بیانیه است یا نه اشکالی ندارد

این جا هم بگوییم «من» تبعیض است. چون تبعیض هم در مورد کل و هم در مورد کلی درست است. کل که

خب خیلی واضح است. یک مرکب است، یک مجموعه است، این ابعاض و این تار و پود بعض آن هستند.

در کلی هم این بعض افراد، بعض انسان‌ها، می‌گوییم بعض انسان‌ها به یک مسامحه مایی آن جا هم تبعیض

کأنه صادق است، بعض صادق است، «من» می‌شود به کار برده بشود. پس بنابراین هم می‌شود «من» را

تبعیض گرفت هم می‌شود «من» را بیانیه گرفت و «ما» هم می‌شود «ما»ی موصوله یا موصوفه، «اذا أمرتکم

بشيء فأتوا استطعتم منه» ما یعنی فأتوا افرادی که استطاعت دارید از آن کلی، آن افرادی را که از آن کلی

استطاعت دارید آن‌ها را بیاورید. این هم احتمال دوم هست.

این احتمال هم می‌فرمایند یک قرینه داریم که نمی‌شود مراد باشد چون باز هم قرینه اول که اتفاق باشد و

اجماع قطعی باشد هم قرینه دوم که مناسبت با... یعنی با خود روایت نمی‌سازد. چون معنایش این می‌شود.

وقتی من مثلاً به حج امر کردم هر مقدار افراد او را که می‌توانید بیاورید. پس بنابراین تا هر سالی که می‌شود

حج برویم باید هی برویم، تکرار کنیم.

س: خلاف ضرورت است.

ج: این خلاف اجماع و قطعی و ضرورت است.

دو: از این هم بگذریم خود روایات از صدرش معلوم می‌شود که واجب نیست چون حضرت فرمود اگر

بگوییم نعم واجب می‌شود. من نمی‌گویم نعم تا واجب نشود. خود صدر این روایت دارد می‌گوید هر سال لازم

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۶/۰۶

موضوع: احتیاط

نیست. کار به اجماع هم نداریم. کار به اتفاق هم نداریم. خود صدر این روایت دلالت می‌کند که هر ساله نیست.

س: نمی‌شود یک قاعده کلی بعدش بدهد؟

ج: بله؟

س: حالا ما قرینه اول را کار نداریم ولی مثلاً وقتی فرمود که «لو قلت نعم لوجب» اول یک قاعده کلی بدهد

که قاعده کلی این‌طوری ولو این‌جا من دارم می‌گویم نیست ولی قاعده کلی این است. اشکالی دارد؟

ج: آخه فاء دارد می‌گوید و آن وقت باز ربطی به آن سؤال سائل ندارد

س: نه، ربط به سؤال سائل که دارد، با جوابی که حضرت رسول فرمودند تناسب ندارد. به سؤال که ربط دارد که.

ج: نه ربط آن، نه، بله، چون آن کانه یک

س: یعنی می‌خواهد بگوید آقا؛ این‌جا واجب نیست ولی آن قاعده کلی را بدانید، آن قاعده کلی است

ج: کانه یک تناقض، نه دیگه، خب عموم که آن‌جا را هم شامل می‌شود. یعنی حضرت می‌فرماید اگر بگویم

آره، آره، بعد گفت آره، منتها آره‌اش را به یک کلی فرمود.

س: نه، تخصیص می‌زند این‌جا را دیگه

ج: تخصیص که نزده که.

س: نه، نه، چون می‌گوید «لو قلت: نعم، لوجب» خب لو وقتی می‌آورد یعنی من نمی‌گویم نعم، درست است؟

ج: ولی بعد بفرماید آره.

س: نه، از دل آن قاعده کلی اگر قرار باشد در بیاید که

ج: خلاف ظاهر است دیگه که بخواهد.

س: طبق این احتمال چطوری ما نحن فیه

ج: بله؟

س: می‌شود به آن استدلال کرد؟ طبق این احتمال

ج: نمی‌شود استدلال کرد دیگه، خب طبق این معنای دوم استدلال نمی‌شود کرد چون کاری به اجزاء ندارد، به افراد دارد.

س: فرمودید سه احتمال مطرح است که هر کدام از این احتمالات بشود ما می‌توانیم استدلال کنیم

ج: نه، این جور نگفتیم

س: هر کدام یک خرابی دارد

ج: گفتیم سه احتمال دارد. استدلال بنا بر بعضی‌اش درست است، بنا بر بعضی‌اش درست نیست. آن‌چه که حدیث در آن ظاهر است استدلال به آن تمام نیست، آن‌چه که در آن ظاهر نیست استدلال به او تمام است، پس نمی‌شود. این جوری گفته، خب آن اولی استدلال به او تمام بود ولی حدیث دو قرینه داشت که نمی‌توانستیم بگوییم ظاهر در این است. اگر بود ظهور بدوی داشت ولی دو قرینه خارجی و داخلی وجود داشت که نمی‌توانست ظهور درست بشود. پس آن احتمال اول یصح الاستدلال به، و لکن حدیث در او ظاهر نیست به دو قرینه. احتمال دوم محتمل است ولی احتمال دوم نه استدلال به او تمام است و نه حدیث در او ظاهر است به قرینه‌ای که گفتیم.

احتمال سوم؛ احتمال سوم این است که معنای حدیث این است. همان جور که سید مرتضی هم کانه همین جور از حدیث فهمیده، توی باب استطاعت آورده، وقتی به شما یک دستوری دادند تا قدرت دارید، زمانی که قدرت دارید بیاورید. اگر این جور هم معنا کردید برعکس آن مایستدل به دلالت می‌کند. می‌گوید آن زمانی که قدرت دارید بیاورید. یعنی مفهومی کانه این است که اگر قدرت نداری نیاور دیگه

س: چون بر بعض قدرت نداری بر کل قدرت نداری

ج: نداری دیگه. «اذا أمرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم»، این «من» در این جا یا زائده است مثل «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» (نور/۳۰) یعنی «يَعْضُوا أَبْصَارَهُمْ» این «من» زائد است. حالا بنابر مسلک کسانی که «من» را زائد می‌دانند که منهم محقق خوئی است در این جا؛ کانه «يَعْضُوا أَبْصَارَهُمْ» یعنی؛ نه «مِنْ أَبْصَارِهِمْ» یعنی بخشی از چشم‌شان ببندند این جوری هم نگاه نکنند اشکال ندارد نه، البته در آیه شریفه بعضی‌ها گفتند نه، این «من» هست یعنی خیره نگاه نکنند. لازم نیست چشم‌های‌شان هم ببندند چون غض

اصلاً بستن چشم نیست گفتند. به خصوص «من» که آورده، یعنی خیره نگاه نکن که بخواهی براندازش کنی، نگاه خریداری بخواهی بکنی، همین جور اشکال ندارد. فلذا...، خب این ...، یا بگویند «من» به معنای «با» هست. کما این که بزرگان ادب مثل ابن هشام؛ این ها گفتند به معنای «با» هست و دیگران هم گفتند. بنابراین «فأتوا به ما استطعتم» چون آتی با با تعدیه می شود. «اذا أمرتکم بشيء فأتوا به ما استطعتم» یعنی إتیان به او کنید ما استطعتم؛ «ما» مای زمانیه است. یعنی در زمان و در حینی که استطاعت دارید. آن زمانی که استطاعت داری بیاوری. خب اگر این باشد خب این دلالت می کند که تکالیف مشروط به قدرت است و دلالت نمی کند که آن جایی که بعضی اش را نمی توانی بیاوری و قهراً دیگر استطاعت عمل را نداری؛ آن عملی که امر شده برو بیاور، بلکه همین طور که عرض کردم بر خلاف ممکن است کسی بگوید دلالت می کند. حالا اگر هم بگوییم مفهوم ندارد لا اقل دلالت نمی کند بر مدعا. حالا آقای خوئی قدس سره این جا می فرماید ما ناچاریم بگوییم همین معنا مراد است. اگر صادر شده باشد این حدیث بالاخره معنایی دارد. معنای اول که نمی شد اراده بشود. معنای دوم هم که نمی شود اراده بشود. پس یتعین معنای سوم؛ چون معنای چهارمی که این جا محتمل نیست. پس بنابراین به این قرائنی که گفتیم حدیث ظاهرش معنای سوم است. و این معنای سوم لایرتبط به مطلوب و به مدعا که عرض کردم ظاهر این است که سید مرتضی هم رضوان الله علیه همین جور فهمیده از حدیث شریف که آن را در این باب؛ حالا چه خودش راوی باشد چه حرف ابن سیرین باشد. ابن سیرین هم همین جور فهمیده که ما لا یطاق؛ یعنی طاقتش را نداری؛ سید مرتضی هم دارد تصدیق می کند، اقرار می کند و همین را این جا آورده، البته این مسئله که کسی بخواهد بگوید که راوی حدیث وقتی این طور فهمید این را دارد نسبت می دهد، ما باید همین جور بفهمیم؛ این تمام نیست. چون این غالب را ما از او قبول می کنیم. اما معنایی که دارد می کند آن را نه، این غالب را او دارد نقل می کند ما قبول می کنیم ولی این غالب صدر من الرسول صلی الله علیه و آله، حالا معنایش چیست؟ آن معنا ممکن است ما اشتباه فهمیده باشیم.

س: مگر این که همه همین طور بگویند

ج: آره، مگر اجماع داشتند، همین که الان هم عرض می‌کردیم. اگر همه یک‌جور فهمیده باشند خب ما باید خودمان را... چون آن‌ها عرف هستند. همه دارند می‌گویند معنای حدیث این است؛ ما می‌گوییم این نیست. پس بنابراین این یک جواب که آقای خوئی این‌جور جواب دادند که پس آقای خوئی فرمایش‌شان این شد که حدیث احتمال دارد آن احتمال ظاهر بمعونه القرائن؛ آن لایرتبط بالمطلوب و المدعا. بله، احتمالات دیگر یکی‌اش قابلیت استدلال دارد که آن لا یمکن قبوله، به خاطر دو قرینه‌ای که برخلافش وجود دارد. جواب دیگری که می‌شود داد این است که بگوییم؛ حالا اگر از این‌ها هم غمض عین کنیم حدیث مردد است و اجمال دارد. به‌خصوص اگر ما...

س: صدر روایت را نداشته باشیم.

ج: صدر نداشته باشد روایت شریفه؛ حالا چه جور معنا کنیم؟ «اذا أمرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم»، فأتوا منه یعنی از او، آن مقداری که استطاعت دارید؟ هر بخشی که از او استطاعت دارید؟ یا «فأتوا به ما استطعتم»؟ مردد است که «به» باید معنا کنیم یا «منه» باید معنا کنیم و مرجحی نیست برای احدهما از دیگری پس استدلال عقیم می‌شود.

س: ظهور اولیه‌اش را چه کار می‌کنیم؟

ج: بله؟

س: ظهور اولیه که فرمودند در تبعیض؟؟ و استدلال؟؟ چه کار می‌کنیم؟

ج: بله، این حالا جواب دیگری است که کسی این‌جوری بگوید. مگر این‌که مناقشه شود به همین که گفته بشود نه، وقتی صدر حدیث نباشد «من» را هم به معنای «با» گرفتن خلاف ظهور اولی «من» است. درست است می‌آید به این معنا یا «من» مثلاً زائد باشد یا به معنای «با» باشد

س: تبعیض از کلی حتی باشد. تبعیض از کلی هم باشد؟؟ نبود ولی باز

ج: آن هم بله، آن هم یک چیزی دارد. آن‌جا هم که می‌گویند بعض انسان‌ها، انسان‌ها چون گفته شده، اما بعض الانسان بگوییم زید و مقصودمان همین آدم‌ها باشند. تک‌تک آدم‌ها باشند. این هم تکلف دارد. اگر

جمع بگوئیم چون حیث مجموعی پیدا می‌کند کأنه هر فردی می‌شود جزء این مجموعه، جزء مرکب، آن «من» درست است. اما اگر نه، اضافه نکنیم به جمع، اضافه کنیم به مفرد، بگوئیم مثلاً زیدٌ من الانسان. س: توی رابطه کلی با فرد هم آب و أبناء نیست که بگوئیم اگر أبناء بشود بعضی از آب صدق، آباء و أبناء است.

ج: بله، فلذا است که بله، اگر

س: چون وقتی جمع نگوید درست نیست

ج: اگر بگوئیم که «فأتوا منه ما استطعتم» بعید نیست که بگوئیم ظاهرش همان است که «فأتوا منه ما استطعتم» منتها مشکلی که دارد این هست که این مثل تخصیص اکثر باید بشود. ما فقط توی نماز داریم که حالا التزام فقهی به آن هست و آن هم برای این است که «الصلاة لا یترک بحال» گفته شد و نتیجه این که «الصلاة لا یترک بحال» یعنی حتی در حالی که بعضی اجزاء و ابعاضش مقدورتان نیست. خب این تمسک به آن است. اما همه‌ی ما امر الشارع به، این کأنه اجماع و تسالم است برای این که این جوری نیست. حالا بخشی از روزه؛ روزه را می‌تواند بگیرد بخشی‌اش را نمی‌تواند بگیرد. حج همین طور است، واجبات دیگر، بسیاری از واجبات دیگر همین جور است. مثلاً کسی سلام کرده؛ شما نمی‌توانی همه‌ی صیغه جواب را بگویی؛ هر مقداری‌اش را کسی می‌تواند بگوید باید بگوید مثلاً و هكذا، این مثل یک تخصیص اکثر می‌ماند. خود این ممکن است بگوئیم قرینه می‌شود بر این که باید آن جوری معنا کنیم یا لا اقل عبارت مجمل می‌شود.

س: اصلاً مورد دیگری داریم غیر از صلاة؟

ج: بله؟

س: مورد دیگری داریم؟

ج: حج داریم دیگر، حج داریم که اجزاء داشته باشد.

س: نه، نه، نه،

س: قاعده میسور

س: این که قاعده میسور بخواهد توی آن جاری بشود؟

ج: بله دیگه

س: نه، همین که می‌خواهد جاری بشود دیگه، همین که فرمودید. می‌خواهم ببینم اصلاً مورد دیگری داریم یا

تهدید داریم؟

ج: نه، مورد دیگر که اصحاب به آن ملتزم نیستند.

س: همان دیگه، همان، می‌گویم هیچی نیست یعنی دیگه

ج: نه نیست. البته یک جاهایی هست توی فقه بحث کردند. یک مواردی را توی فقه بحث کردند. مثلاً به

همین ادله هم بعضی‌ها تمسک کردند، بعضی‌ها خب جواب دادند، اشکال دارد. این یک تتبع است، مثلاً حالا

میتی است، حالا به اندازه، پارچه به اندازه‌ای نیست که آن مقداری که شرع واجب کرده؛ یک بخشی‌اش را

می‌شود، باید این‌کار را کرد؟ یا آن ساقط می‌شود؟

س: البته ظاهر این «إذا أمرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم» مخصوصاً با توجه به قبل صدر روایت که

می‌فرمایند حضرت؛ وقتی که هر حرفی که می‌زنم بروید دیگر سؤال نپرسید؛ این در جاهایی هست که حدود

و ثغورش از ناحیه خود شارع متعین نشده و مبهم گذاشته شده فلذا در جاهای دیگر چون حدود و ثغور

مشخص است کأنه اصلاً از تحت این روایت خارج می‌شود. روایت کجا را دارد می‌گوید؟ روایت دارد در

جاهایی می‌گوید که حدود و ثغور حالت تعذرهای مشخص نیست، ما هستیم و یک امر کلی که نمی‌خواهیم هم

هی ببرسیم از حضرت، حضرت هم چیزی به ما نداده، این‌جا در جایی که اجمال داریم تازه مصب روایت

است. کما این‌که صدر روایت هم همین را دارد می‌گوید. و لذا روایت می‌فرماید که وقتی من یک حرفی به

شما می‌زنم هی نیایید پرسید. خب اگر خودتان گفتید که اگر متعذر بود نمی‌خواهد؛ آن را که خودم گفتم،

آن‌که هیچی، «إذا أمرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم» اصلاً نمی‌آید. چون خودم آمدم گفتم که نمی‌خواهی،

این مال کجا است؟ مال جاهایی است که کأنه حدود و ثغور و حالت تعذر و این‌ها مشخص نیست. و

این‌که می‌فرمایید حالا مثلاً فروع مختلف فقهی از این قاعده مستثنی باید بشوند به خاطر این کأنه استثناء

نیستند این‌ها بلکه تخصص هستند. به خاطر این‌که تخصصاً داخل در این فرد هستند. این فردش فقط جاهایی

است که ابهام دارد کأنه و الا در جایی که خود شارع حدود و ثغور را معین کرده و گفته که «إذا أمرتكم

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۶/۰۶

موضوع: احتیاط

بشیء فأتوا منه ما استطعتم» اصلاً نمی‌گیرد او را از اول، کجا را این می‌گیرد؟ در جاهایی هست که حدود و

ثغور مشخص نیست، ما می‌خواهیم أخذ به یک قاعده فقهی بکنیم

ج: یعنی چی؟ ابهام دارد، نمی‌دانیم تکلیف‌مان چیه؟ خب برائت دارد توی آن.

س: خب نه دیگه؛ با این روایت برائت را می‌گذاریم کنار دیگه

ج: «ما استطعتم» یعنی چه؟ «فأتوا منه ما استطعتم»؟

س: الان شما مناقشه‌تان ...

ج: امر تکم بشیء یعنی به یک کاری، به یک عملی دستور دادند

س: شما اشکال‌تان این است. می‌فرمایید که ما در فقه بر فروعاتی که بررسی می‌کنیم می‌بینیم که این طور از

شارع به ما نرسیده، فلذا لازمه‌اش این است که تخصیص اکثر بشود این روایت

ج: نه، این جوری داریم می‌گوییم. می‌گوییم جاهایی امر شده، به واجباتی امر شده و در آن موارد فتوا این

است که وقتی آن کار را نمی‌توانی انجام بدهی ولو بعضی‌هایش را می‌توانی، بعضی ابعاض و اجزایش را

می‌توانی بیاوری ولی وقتی کلش را نمی‌توانی بیاوری دیگر از گردن تو ساقط است اگر بخواهیم به این

حدیث تمسک کنیم بگوییم این حدیث معنایش این است باید تخصیص بزنیم تمام آن موارد را

س: عرض می‌کنم تخصیص وقتی است که این داخل در موضوع باشد؟؟

ج: داخل است دیگه

س: داخل نیست چون به واسطه دلیل ضرورت حدود و ثغور مشخص است. این روایت دارد جایی را

می‌گوید که حدود و ثغور ...

ج: عجب است واقعا!

س: تحت عمومش که هست دیگه، امر تکم بشیء، شیء؟؟

س: نمی‌گوییم شیء نیست

س: تحت عمومش هست دیگه

س: می‌گوییم این روایت وقتی که آدم در آن دقت می‌کند می‌بیند که دارد اصلاً این موضوعات را می‌گوید

ج: کجا را می‌گوید؟

س: آن جاهایی را می‌گوید که حدود و ثغور مشخص نیست

س: عموم دارد، کجا برویم دیگه؟ بشیء

س: خب این؟؟ من این جوری می‌فهمم حاج آقا

ج: یعنی بله، ایشان می‌گویند «إذا أمرتكم بشیء مبهم من بعض الجهات» شرائطش، اجزائش را نمی‌دانی،

این‌ها چی؟

س: قطعاً همین‌جور است. از صدر روایت هم همین را می‌فهمیم. حضرت می‌گوید نپرسید حضرت وقتی

می‌گوید نپرسید؛ دارد چیزهایی را می‌گوید که ...

ج: نه، نپرسید چیز جدیدی؛ اجزاء و شرائط نبود. تکلیف این بود که این

س: اجزاء و شرائط که نه، در حالت تعذر و غیر؟؟

ج: نه، حج برا که فهمیدند یعنی چه؟ معنای حج را می‌فهمید یعنی

س: منظور تکرارش

ج: تکرار؛ هر سال باید بیاوریم یا نه؟ آن هم آن‌روز گفتیم. یک اشکالی این‌جا بود که یعنی چه حضرت

می‌فرماید نپرسید؟

س:؟؟ هیچی؛ این‌ها را ولش کن

ج: خب این‌ها وظیفه‌شان است «هَلَّا تعلّمت»؟ خب دارد سؤال می‌کند. این‌جا که گفتیم حضرت نفروندند

برای خاطر این بود که حضرت وقتی سکوت کردند یعنی دیگه این لازم نیست بررسی، در مورد ... و الا

وظیفه شخص این است که برود پرسد. یعنی چه؟ من دارم می‌پرسم آقا هر سال بر من واجب است یا نه؟

خب باید پرسم

س: اشکالانی

ج: این‌جا چون

س: این‌جا کانه با سکوت ظهور درست می‌شود

ج: آهان! این جا چون دلیل بوده بر این که هر ساله نیست؛ می گوید با این که بوده یعنی چه می پرسید؟ و الا اصلاً این حدیث اشکال پیدا می کند صدرش، وظیفه عقلی و شرعی افراد این است که تعلّم احکام کنند. خب دارد می پرسد.

س: یک تخصیص اکثر ظاهراً یک اشکال اشکال بلاغی است. یعنی عقلاء وقتی که می خواهند از این خطاب چیزی را استصحاب بکنند می گویند خطاب مستهجن است. این واقعاً در این حد هست؟ یعنی صرف، فلذا صرف تخصیص اکثر را آقایان به عنوان یک مناط کلی عقلی نمی دانند که بگویند عقلاً قبیح است. می گویند بلاغی نیست. از جهت بلاغی مشکل دارد

ج: چرا، چرا، اگر یک حدیثی امرش دائر بشود به یک معنایی که تخصیص اکثر لازم می آید آن یعنی پس کنار می گذارند یا یک حرف دیگری می زنند که این جا ممکن است آن حرف را بزنند و آن این است که شیخ در قاعده قرعه فرموده: «القرعة لكل امر مشکل» نمی شود به این أخذ کرد. بنابراین آقایان آمدند گفتند چی؟ آن مقداری که اصحاب عمل کردند. در این جا هم بگوییم «فأتوا منه ما استطعتم» نمی شود به این أخذ کرد. مثل قاعده قرعه می ماند. همان مقداری که اصحاب أخذ کردند که در باب صلاة در یک جاهایی بگوییم آن جاها أخذ می کنند. «القرعة لكل امر مشکل» در کجا أخذ کردند؟ در مواردی که مال مجهول است که مال این است، مال او است، سهم این است، سهم او است، این جور موارد و الا نمی دانی این واجب است یا حرام است، «القرعة لكل امر مشکل» قرعه بزن که واجب است یا حرام است؟

س: پس شما با این تفصیل می فرمایید که تخصیص اکثر نمی آید از حجیت بیندازد. حجت است اما در این مواردی که عمل کرده؟؟

ج: آهان! بنابر آن مسلک، اگر

س: ضیق مورد کردید پس حجیت ندارد؟؟

ج: بله، بله، آن جوری بگوییم. آن جوری که ... نه من این را نمی گویم. می گویم مگر کسی این؟؟ و الا در آن جا هم....

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۶/۰۶

موضوع: احتیاط

س: شارع؟؟ تخصیص اکثر هم همین؟؟ تخصیص اکثر یک اشکال؟؟ عقلی نیست. تخصیص اکثر بخورد، بخورد اصلاً؛ مهم نیست

ج: چرا؟

س: وقتی مهم است که به صورت بلاغی بگویند این واقعاً دیگر قبیح است

ج: خب قبیح است دیگه

س: نه، قبیح نیست، برای صلاه است فقط، جاهای دیگر؟؟ گفته، مهم نیست. جاهای دیگر دلیل داشتیم أخذ کردیم

ج: «اذا أمرتکم بشيء» چرا داری می‌گویی؟ بگو: اذا أمرتکم بالصلاه فأتوا منه»، خب بشيء همه چیزها را بگیرد بعد

س: حاج آقا؛ عام بعد از تخصیص اکثر هم حجت است. عام بعد از تخصیص اکثر هم حجت است هنوز

ج: نه

س: چرا أخذ نمی‌کنیم؟ عرض کردم؛ غیر از ...، بعضی جاها تخصیص اکثر مشکل ایجاد می‌کند وقتی که از جهت بلاغی بگویند این کلام دیگه کلام حکیمانه نیست

س: این جا هم همین طور است؟؟

س: ولی اگر لازمه تدریجیت احکام این باشد که عامی‌ها بگویند، بعداً بیابند شرائط افراد دیگر را معین بکنند و لازمه تدریجیت احکام باشد

ج: اگر عام بگویند بله

س: چپکی نباید بگوییم؟؟

ج: بله، نه، بله دیگه، آن‌جوری نیست که، فرق نمی‌کند از این جهت. خب این حدیث اول بود.

حدیث دوم من این کلمه‌اش را بگویم که شما...

حدیث دوم؛ «ما لا یدرک کله لا یتدرک کله» هست. من یک مقداری تفحص کردم ببینم سندی برای این یا در جایی اسنادی جزمی داده شده یا نه؟ هر چه گشتم پیدا نکردم. بلکه ابن ابی الحدید گفته که این اصلاً مثل

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۶/۰۶

موضوع: احتیاط

است و حالا باز شما یک مقداری تفحص کنید که آیا این سندی برای این حدیث پیدا می‌شود یا نه؟ ان

شاءالله این حدیث فردا. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

پایان